



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه هشتاد و دوم؛ دوشنبه ۱۳۹۲/۲/۲

روایات دال بر اختصاص اذن به شیعه

این روایات را به همان ترتیبی که مرحوم امام علیه السلام در کتاب بیعشان آورده‌اند، ذکر می‌کنیم:

۱. صحیح‌های عمر بن یزید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: رَأَيْتُ
مِسْمَعًا بِالْمَدِينَةِ وَقَدْ كَانَ حَمَلَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تِلْكَ السَّنَةَ مَالًا فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: إِنِّي
قُلْتُ لَهُ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ: إِنِّي كُنْتُ وَوَيْتُ الْبَحْرَيْنِ الْغَوْصَ فَأَصَبْتُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفِ
دِرْهَمٍ وَقَدْ جِئْتُكَ بِخُمْسِهَا بِثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ وَأَنْ أُعْرِضَ
لَهَا وَهِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي أَمْوَالِنَا فَقَالَ: أَوْ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَ
مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ؟! يَا أَبَا سَيَّارِ إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ
شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا فَقُلْتُ لَهُ: وَأَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ فَقَالَ: يَا أَبَا سَيَّارِ قَدْ طَيَّبْنَا لَكَ وَ
أَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ فَضَمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ وَكُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ
حَتَّى يَتُومَ قَائِمًا فَيَجْبِيَهُمْ طَسْقًا^۱ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ وَيَتْرَكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ وَأَمَّا مَا

۱. کتاب العین، ج ۶، ص ۱۹۲:

جَبِيْتُ الْخَرَجَ جَبَايَةً أَيْ: جَمَعْتَهُ وَحَصَلْتَهُ وَجَبَى الْمَسْتَقَى الْمَاءَ فِي الْحَوْضِ جَبْيًا وَجَبَى.

۲. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۲۸:

كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَتُومَ قَائِمًا فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجَهُمْ صَغَرَةً: قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ: فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ: مَا أَرَى أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ الضِّيَاعِ وَلَا مِمَّنْ يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ حَلَالًا غَيْرِي إِلَّا مَنْ طَيَّبُوا لَهُ ذَلِكَ.^٢

عمر بن یزید می گوید: مسمع را در مدینه دیدم که در آن سال، مالی را برای امام صادق علیه السلام برده، ولی حضرت آن را به او برگردانده بودند، به او گفتم چرا امام صادق علیه السلام آن مال را به تو برگرداندند؟ عمر بن یزید می گوید مسمع در پاسخ به من گفت: وقتی مال را پیش حضرت بردم به حضرت عرض کردم من در بحرین متصدی غوص [از طرف حکومت] شدم و چهارصد هزار درهم به دست آوردم و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است خدمت شما آورده‌ام، دوست نداشتم آن را از شما منع کنم و خودم متعرض آن شوم در حالی که آن حق شماست که خداوند تبارک و تعالی در اموال ما قرار داده است. حضرت فرمودند: آیا از زمین و آنچه خداوند از زمین خارج کرده فقط خمس آن برای ماست؟! ای ابا سیار! همه‌ی زمین برای ماست و آنچه خداوند از زمین خارج کرده نیز برای ماست. عرض کردم پس تمام آن مال را خدمت شما می‌آورم فرمودند: ای ابا سیار! همه را برایت حلال و طیب قرار دادیم این مالت را هم بردار ببر، کل آنچه از زمین در دست شیعیان ماست، در آن محلل هستند تا این که قائم ما قیام کند و خراج آن زمین‌هایی که در دستشان است جمع‌آوری کند و زمین را در دستشان باقی بگذارد و اما آنچه از زمین در دست غیر شیعیان است، کسبشان از زمین برای آنان حرام است تا این که قائم ما قیام کند و زمین را از دستشان بگیرد و در حالی که صاغر هستند، اخراجشان کند.

عمر بن یزید می گوید: ابو سیار به من گفت: از صاحبان ضیاع و کسانی که متوکی کاری

جَبِي الخراجِ والماءِ و الحوضِ يَجْبَاهُ و يَجْبِيهِ: جَمَعَهُ. و جَبِي يَجْبِي مِمَّا جَاءَ نَادِرًا: مِثْلُ أَبِي يَأْبِي، وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ شَبَّهُوا الْأَلْفَ فِي آخِرِهِ بِالْهَمْزَةِ فِي قَرَأَ يَقْرَأُ وَ هَدَأَ يَهْدَأُ، قَالَ: وَ قَدْ قَالُوا يَجْبِي، وَ الْمَصْدَرُ جَبْوَةٌ وَ جَبِيَّةٌ: عَنِ اللَّحْيَانِي، وَ جَبًا وَ جَبًا وَ جَبَاوَةٌ وَ جَبَايَةٌ نَادِرًا.

الجِبْوَةُ وَ الْجَبِيَّةُ: الْحَالَةُ مِنَ جَبِي الخراجِ وَ اسْتَيْفَانِهِ. وَ جَبِيَّتُ الخراجِ جَبَايَةٌ وَ جَبْوَتُهُ جَبَاوَةٌ؛ الْأَخِيرُ نَادِرٌ، قَالَ ابْنُ سَيِّدَةَ: قَالَ سَيَّبُوهُ أَدْخَلُوا الْوَاوَ عَلَى الْيَاءِ لِكَثْرَةِ دُخُولِ الْيَاءِ عَلَيْهَا وَ لِأَنَّ الْوَاوَ خَاصَّةٌ كَمَا أَنَّ الْيَاءَ خَاصَّةٌ؛ قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: يَهْمَزُ وَ لَا يَهْمَزُ، قَالَ: وَ أَصْلُهُ الْهَمْزُ؛ قَالَ ابْنُ بَرِي: جَبِيَّتُ الخراجِ وَ جَبْوَتُهُ لَا أَصْلَ لَهُ فِي الْهَمْزِ سَمَاعًا وَ قِيَاسًا، أَمَّا السَّمَاعُ فَلِكُونِهِ لَمْ يَسْمَعْ فِيهِ الْهَمْزَ، وَ أَمَّا الْقِيَاسُ فَلِأَنَّهُ مِنَ جَبِيَّتِ أَيْ جَمَعَتْ وَ حَصَلَتْ، وَ مِنْهُ جَبِيَّتُ الْمَاءِ فِي الْحَوْضِ.

الاجْتِبَاءُ، اِفْتِعَالٌ مِنَ الْجَبَايَةِ: وَ هُوَ اسْتِخْرَاجُ الْأَمْوَالِ مِنْ مَطَانِهَا. وَ الْجَبْوَةُ وَ الْجَبْوَةُ وَ الْجَبَا وَ الْجَبَا وَ الْجَبَاوَةُ: مَا جَمَعَتْ فِي الْحَوْضِ مِنَ الْمَاءِ. وَ الْجَبَا وَ الْجَبَا: مَا حَوْلَ الْبَثْرِ وَ الْجَبَا: مَا حَوْلَ الْحَوْضِ، يَكْتَبُ بِالْأَلْفِ.

١. لسان العرب، ج ١٠، ص ٢٢٥:

الطَّسُقُ: مَا يُوضَعُ مِنَ الْوُطَيْفَةِ عَلَى الْجُرْبَانِ مِنَ الْخَرَجِ الْمَقْرَّرِ عَلَى الْأَرْضِ، فَارْسِيٌّ مَعْرَبٌ ... وَ فِي التَّهْذِيبِ: الطَّسُقُ شِبْهُ الْخَرَجِ لَهُ مَقْدَارٌ مَعْلُومٌ، وَ لَيْسَ بَعْرَبِيٌّ خَالِصٌ. وَ الطَّسُقُ: مِكْيَالٌ مَعْرُوفٌ.

٢. الكافي، ج ١، ص ٤٠٨.

می‌شوند، ندیدم کسی غیر از من حلال بخورد، الا کسانی که برای آنها نیز آن را حلال کرده‌اند [یعنی شیعیان].

از این روایت استفاده می‌شود:

اولاً: شیعیان نسبت به تصرفاتشان در زمین تحلیل شده‌اند و کسب‌شان از زمین مطلقاً - چه مروارید باشد، چه کشت و زرع باشد و چه ... - حلال است، ولی برای غیر شیعه حلال نیست و نمی‌تواند در زمین تصرف کند و اگر تصرف کرد غاصبانه بوده و مجرم است و باید مال الإجاره‌ی زمینی را که تصرف کرده نیز بپردازد.

ثانیاً: حتی برای شیعیان نیز زمین ملک طلقشان نیست.

اشکال مرحوم امام علیه السلام بر استدلال به صحیح‌ه‌ی عمر بن یزید

الف) اشکال سندی:

مرحوم امام علیه السلام می‌فرماید علی‌رغم آن‌که خیلی‌ها از این روایت تعبیر به صحیح‌ه کرده‌اند، صحیح‌ه نیست؛ زیرا عمر بن یزید حداقل مشترک بین دو نفر است که یکی عمر بن یزید بیاع السابری^۱ است که ثقه است و دیگری عمر بن یزید بن ذبیان الصیقل^۲ است که توثیقی ندارد و از آن‌جا که این دو هم‌عصر بودند و تمیزی وجود ندارد، لامحاله وثاقت عمر بن یزید مذکور در روایت احراز نمی‌شود، بنابراین نمی‌توان حکم به صحّت روایت کرد.^۳

۱. رجال النجاشی، ص ۲۸۳.

عمر بن محمد بن یزید أبو الأسود بیاع السابری مولى ثقیف، کوفی، ثقة، جلیل، أحد من كان یفد فی کل سنة. روى عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما السلام. ذکر ذلک أصحاب کتب الرجال. له کتاب فی مناسک الحج و فرائضه و ما هو مسنون من ذلک، سمعه کله من أبی عبد الله علیه السلام، أخبرنا أبو عبد الله القزوينی قال: حدثنا أحمد بن محمد بن یحیی قال: حدثنا سعد عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذافر عنه به. و أخبرنا ابن نوح عن أحمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار قال: حدثنا محمد بن عبد الحمید عنه بکتابه. و أخبرنا أبو عبد الله النحوی قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا علی بن الحسن قال: حدثنا عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذافر عنه به.

۲. همان، ص ۲۸۶.

عمر بن یزید بن ذبیان الصیقل أبو موسی مولى بنی نهد، روى عن أبی عبد الله علیه السلام. له کتاب، أخبرنا الحسين بن عبید الله، عن أحمد بن جعفر قال: حدثنا حمید بن زیاد قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن غالب قال: حدثنا علی بن الحسن قال: حدثنا محمد بن زیاد عن عمر بکتابه.

۳. کتاب البیع (للإمام الخمينی)، ج ۳، ص ۲۸.

با تتبع در روایات و فحص در اسناد به این نتیجه می‌رسیم که عمر بن یزید بیاع السابری^۱ معروف‌تر بوده و روایات بیشتری از او نقل شده است. لذا طبق قاعده‌ی کلیه‌ای که اگر متکلمی در مقام بیان بوده و در مقام اجمال‌گویی نباشد هرگاه اسمی را که مشترک بین چند نفر است ذکر کند و قرینه‌ی خاصی برای تمیز نصب نکند، منصرف به فرد معروف و مشهور بلکه اشهر می‌شود - به عنوان مثال حداقل دو شخصیت مهم به نام بروجردی وجود دارد که یکی شیخ محمد تقی بروجردی مقرر مرحوم آقا ضیاء که نهایتاً الافکار را تحریر کرده و دیگری حاج آقا حسین بروجردی که معروف‌تر و شناخته شده‌تر است، هر وقت آقای بروجردی بالقول المطلق گفته می‌شود، انصراف به حاج آقا حسین بروجردی دارد و هیچ کس احتمال نمی‌دهد مراد شیخ محمد تقی بروجردی باشد - بنابراین در مانحن فیه نیز از آن جا که بیاع السابری اشهر بلکه مشهور است و صیقل نسبت به او از شهرت برخوردار نیست، پس وقتی به نحو مطلق گفته می‌شود، انصراف به بیاع السابری ثقه دارد.

از این جا معلوم می‌شود کلام بعض مشایخ ما^۲ در تأیید فرمایش امام^۳ که هر دو چون صاحب کتاب

و قد عرفت: أن جواز التصرف و نفوذه فی الموات، موقوف علی إذن النبی^ﷺ أو الإمام^ﷺ فهل أذن المعصومون^ﷺ فی التصرف فیها تحجیراً و إحياءاً؟

و علی فرضه، هل الإذن مخصوص بالشیعة، أو یعمّ المسلمین، أو یعمّ الناس؟ ظهر من جملة من الروایات اختصاص الإذن بالشیعة، و هی بین ضعیف السند مطروح الظاهر، کروایة عمر بن یزید، المشترك بین الضعیف و الثقة المشتملة علی أن الأرض کلها لهم^۴.

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۳۴۱:

السَّابِرِيُّ مِنَ الثِّیَابِ: الرَّقَاقُ وَ كُلُّ رَقِیقٍ: سَابِرِيٌّ. وَ عَرَضُ سَابِرِيٍّ: رَقِیقٌ، لیس بِمُحَقَّقٍ. وَ فی المثل: عَرَضُ سَابِرِيٍّ؛ یقولهُ من یُعَرِّضُ علیه الشَّیْءُ عَرَضاً لَا یُبَالِغُ فِیه لِأَنَّ السَّابِرِيَّ من أَجود الثِّیَابِ یُرْغَبُ فِیه بِأَدْنَى عَرَضٍ ... کلُّ رَقِیقٍ عندهم: سَابِرِيٌّ، وَ الأصل فِیه الدَّرُوعُ السَّابِرِيَّةُ منسوبةٌ إلی سَابِرٍ.

و السَّابِرِيُّ: ضَرْبٌ من التمر؛ یقال: أَجودُ تَمْرِ الكوفةِ التَّرْسِيَانُ وَ السَّابِرِيُّ. وَ السُّبُرُورُ: الفقیر كالتُّبُرُوتِ؛ حکاه أبو علی ... قال ابن سیده: فإِذَا صح هذا فناء سُبُرُوتٍ زائدة و سابور؛ موضع، أعجمی مُعَرَّبٌ.

✓ الصحاح، ج ۲، ص ۶۷۵:

السَّابِرِيُّ: ضَرْبٌ من الثِّیَابِ رَقِیقٌ. وَ فی المثل: «عَرَضُ سَابِرِيٍّ». یقولهُ من یُعَرِّضُ علیه الشَّیْءُ عَرَضاً لَا یُبَالِغُ فِیه؛ لِأَنَّ السَّابِرِيَّ من أَجود الثِّیَابِ یُرْغَبُ فِیه بِأَدْنَى عَرَضٍ. وَ السَّابِرِيُّ أیضاً: ضَرْبٌ من التمر. یقال: أَجودُ تَمْرٍ بالكوفةِ التَّرْسِيَانُ وَ السَّابِرِيُّ.

۲. إرشاد الطالب إلی التعلیق علی المکاسب، ج ۳، ص ۶۹:

ورود فی بعض الروایات وجوب أداء خراجها إلی الامام^ﷺ كما فی روایة أبی الکابلی المعبر عنها فی عبارته بالصحیحة ... و روایة عمر بن یزید المعبر عنها بالمصححة فی عبارته و لم یظهر وجه توصیفها بالمصححة لاشترک عمر بن یزید بین الثقة و غیره. و دعوی انصرافه إلی الثقة لا یمكن المساعدة علیها لان کل منهما صاحب الكتاب فتدبر.

بوده‌اند، پس یکی بر دیگری مزیتی ندارد، تمام نیست؛ زیرا صیقل گرچه کتاب داشته ولی آن‌چنان مورد توجه اهل حدیث نبوده به خلاف بیاع السابری که کتابش خیلی مورد توجه اهل حدیث بوده است. بنابراین اظهار آن است که روایت از لحاظ سند تمام است.

کلامی در وثاقت مسمع بن عبد الملك

بعضی در مورد مسمع بن عبد الملك که ناقل قضیه برای عمر بن یزید می‌باشد کلام مناقشه گونه‌ای در مورد نسخ کشی که مشتمل بر توثیق مسمع است^۱ ذکر کرده‌اند و آن این که گرچه توثیق ذکر شده در رجال کشی مطابق با اکثر نسخ آن می‌باشد، ولی نسخ موجود در نزد علامه و ابن داود رضی الله عنه خالی از توثیق بوده است. چراکه این دو بزرگوار در رجالشان توجه به رجال کشی دارند و توثیقات ایشان را در کتابشان ادراج می‌کنند، بنابراین این که ادراج نکرده‌اند معلوم می‌شود در آن نسخه‌ای که در دستشان بوده، توثیق نداشته است.^۲

ولی به نظر می‌رسد این کلام درست نباشد؛ چراکه عدم نقل علامه و ابن داود نمی‌تواند کاشف قطعی از عدم اشتغال نسخ آن دو بزرگوار بر توثیق باشد؛ چون احتمال دارد علامه غفلیتی کرده باشند و ابن داود نیز اعتماداً به کلام علامه ذکر نکرده باشد. احتمال نیز دارد که عبارت «و کان ثقّه» که عبارت کوتاهی است از نسخ علامه و ابن داود حذف شده باشد.

به هر حال با وجود این که بقیه «و کان ثقّه» را نقل کرده‌اند و خود علامه در کتبش از این روایت تعبیر به صحیح کرده^۳، اطمینان به وجود توثیق در رجال کشی حاصل می‌شود، علاوه بر آن که نجاشی نیز مدح

۱. رجال الکشی، ص ۳۱۰:

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْعُودٍ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ مِسْمَعٍ كَرْدِينَ فَقَالَ: هُوَ ابْنُ مَالِكٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَكَانَ ثِقَّةً.

۲. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، ج ۱۹، ص ۱۷۶:

بقي هنا أمران: الأول: أن ما ذكرناه من الكشي من سؤال محمد بن مسعود ابن فضال عن مسمع، و توثيق ابن فضال إياه هو الموافق لأكثر النسخ، و لكن نسخة العلامة و ابن داود كانت خالية عن التوثيق، و لذلك لم يذكرها، و المظنون قويا صحة ما في بقية النسخ، فإن من البعيد جدا أن يسأل محمد بن مسعود ابن فضال عن والد مسمع و محله، فإن مسمع كردين كان رجلا معروفا، و يبعد من مثل محمد بن مسعود أن لا يطلع على ذلك، فلا محالة أن السؤال كان راجعا إلى حاله من جهة الوثاقة و عدمها، و قد سأل محمد بن مسعود علي بن فضال عن مثل ذلك كثيرا، فأجابته ابن فضال ببيان حاله من الوثاقة و عدمها. و لو تنزلنا عن ذلك فلا شك في حسن الرجل و وجاهته، و يكفي في ذلك ما ذكره النجاشي من المدح، إذا لا وجه لما نسب إلى بعضهم، من قوله لم يثبت عندى مدح معتد به.

۳. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۳، ص ۳۵۲:

بالغی در حق مسمع بیان کرده و فرموده: «شیخ بکر بن وائل بالبصرة و وجهها و سید المسامعة و كان أوجه من أخيه عامر بن عبد الملك و أبيه»^۱ بنابراین در وثاقت مسمع بن عبد الملك نمی توان تردید کرد.

و فی الصحیح عن عمر بن یزید قال: رأیت أبا سيار مسمع بن عبد الملك بالمدينة و قد كان ...

۱. رجال النجاشی، ص ۴۲۰.

مسمع بن عبد الملك بن مسمع بن مالك بن مسمع بن شيبان بن شهاب بن قلع بن عمرو بن عباد بن جحدر- و هو ربيعة- بن سعد بن مالك بن ضبيعة بن قيس بن ثعلبة بن عكابة بن صعب بن علي بن بكر بن وائل أبو سيار الملقب كردين. شيخ بکر بن وائل بالبصرة و وجهها و سید المسامعة، و كان أوجه من أخيه عامر بن عبد الملك و أبيه، و له بالبصرة عقب، منهم .. روى عن أبي جعفر عليه السلام رواية بسيرة، و روى عن أبي عبد الله عليه السلام و أكثر و اختص به، و قال له أبو عبد الله عليه السلام: إني لأعدك لأمر عظيم يا أبا السيار (سيار ظ). و روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام. له نوادر كثيرة، و روى أيام البسوس.

این که امام صادق عليه السلام به او فرمودند «انی لاعدک لامر عظیم» حدس زده می شود که حضرت برای قیام او را آماده می کردند؛ یعنی اگر حضرت خواستند علیه حکومت قیام کنند، مسمع بن عبد الملك آماده باشد؛ چرا که وی شخصیت موجه، با نفوذ و رئیس قبیله ی بکر بن وائل بوده و حکومت وقت نیز به او توجه داشته و متولی بحرین کرده بود.

حدیث زیبایی از مسمع درباره ی زیارت امام حسین عليه السلام نقل شده که ذکر آن خالی از لطف نیست:

✓ کامل الزیارات، ص ۱۰۱:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كَرْدِينِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا مِسْمَعُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَمْ تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام؟ قُلْتُ: لَا أَنَا رَجُلٌ مَشْهُورٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَ عِنْدَنَا مَنْ يَتَّبِعُ هَوَىٰ هَذَا الْخَلِيفَةِ وَ عَدُوًّا كَثِيرًا مِنْ أَهْلِ الْقَبَائِلِ مِنَ النَّصَابِ وَ غَيْرِهِمْ وَ لَسْتُ أَمْتُهُمْ أَنْ يَرْفَعُوا خَالِي عِنْدَ وُلْدِ سُلَيْمَانَ فَيَمْتَلُونِ بِي قَالَ لِي: أَمْ مَا تَذَكَّرُ مَا صُنِعَ بِهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَتَجَزَعُ؟ قُلْتُ: إِي وَاللَّهِ وَ اسْتَعْبُرُ لَذَلِكَ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَمْتَنِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يَعْدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفِرْحَانَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ يَخَافُونَ لِحُوفِنَا وَ يَأْمَنُونَ إِذَا أَمِنَّا أَمَا إِنَّكَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ وَ وَصِيَّتَهُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ بِكَ وَ مَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبِشَارَةِ أَفْضَلَ وَ لِمَلَكَ الْمَوْتِ أَرْقُ عَلَيْكَ وَ أَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْأُمِّ الشَّقِيقَةِ عَلَيَّ وَ لَدَيْهَا قَالَ: ثُمَّ اسْتَعْبِرَ وَ اسْتَعْبِرْتُ مَعَهُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ خَلْقِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ خَصَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِالرَّحْمَةِ يَا مِسْمَعُ إِنَّ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ لَتَبْكِي مِنْذُ قَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَحْمَةً لَنَا وَ مَا بَكَى لَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَكْثَرَ وَ مَا رَقَاتُ دُمُوعِ الْمَلَائِكَةِ مِنْذُ قَتْلِنَا وَ مَا بَكَى أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَ لِمَا لَقِينَا إِلَّا رَحْمَةَ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ فَإِذَا سَأَلَتْ دُمُوعُهُ عَلَىٰ خَدِّهِ فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأُطْفِئَتْ حَرًّا حَتَّى لَا يُوجَدَ لَهَا حَرٌّ وَ إِنَّ الْمَوْجِعَ لَنَا قَلْبُهُ لَيَفْرَحُ يَوْمَ يَرَانَا عِنْدَ مَوْتِهِ فَرِحَةً لَا تَزَالُ تَلْكَ الْفَرِحَةَ فِي قَلْبِهِ حَتَّى يَرِدَ عَلَيْنَا الْحَوْضُ وَ إِنَّ الْكَوْتَرُ لَيَفْرَحُ بِمَحَبَّتِنَا إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ حَتَّى إِنَّهُ لَيَذِيقُهُ مِنْ ضُرُوبِ الطَّعَامِ مَا لَا يَشْتَهِي أَنْ يَصْدُرَ عَنْهُ يَا مِسْمَعُ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ لَمْ يَسْتَقِ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ هُوَ فِي بَرْدِ الْكَافُورِ وَ رِيحِ الْمِسْكِ وَ طَعْمِ الزَّنجَبِيلِ أَحْلَىٰ مِنَ الْعَسَلِ وَ اللَّيْنِ مِنَ الزَّبْدِ وَ أَصْفَىٰ مِنَ الدَّمْعِ وَ أَذْكَىٰ مِنَ الْعَنْبَرِ يَخْرُجُ مِنْ تَسْنِيمٍ وَ يَمُرُّ بِأَنْهَارِ الْجَنَانِ يَجْرِي عَلَىٰ رَضْرَاضِ السُّدْرِ وَ الْيَاقُوتِ فِيهِ مِنَ الْقُدْحَانِ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ يُوجَدُ رِيحُهُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ فِدْحَانُهُ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْوَانَ الْجَوْهَرِ يُفُوحُ فِي وَجْهِ الشَّارِبِ مِنْهُ كُلُّ فَائِحَةٍ حَتَّى يَقُولَ الشَّارِبُ مِنْهُ يَا لَيْتَنِي تَرَكْتُ هَاهُنَا لَا أَبْغِي بِهِذَا بَدَلًا وَ لَا عَنْهُ تَحْوِيلًا أَمَا إِنَّكَ يَا ابْنَ كَرْدِينِ مِمَّنْ تَرَوِي مِنْهُ وَ مَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا إِلَّا نَعِمْتَ بِالنَّظَرِ إِلَى الْكَوْتَرِ وَ سَقِيَتْ مِنْهُ مَنْ أَحَبَّنَا وَ إِنَّ الشَّارِبَ مِنْهُ لَيُعْطَىٰ مِنَ اللَّذَّةِ وَ الطَّعْمِ وَ الشَّهْوَةِ لَهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُعْطَاهُ مَنْ هُوَ دُونَهُ فِي حُبِّنَا وَ إِنَّ عَلَى الْكَوْتَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ فِي يَدِهِ عَصَا مِنْ عَوْسَجٍ يَحْطُمُ بِهَا أَعْدَاءَنَا فَيَقُولُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ إِنِّي أَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ فَيَقُولُ أَنْطَلِقُ إِلَى إِمَامِكَ فَلَانِ فَسَأَلَهُ أَنْ يَشْفَعَ لَكَ فَيَقُولُ تَبَرَّأْتُ مِنِّْي إِمَامِي الَّذِي تَذَكَّرُهُ فَيَقُولُ ارْجِعْ إِلَى وَرَائِكَ فَقُلْ لِلَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ وَ تَقْدِّمُهُ عَلَى الْخَلْقِ فَسَأَلَهُ إِذَا كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ عِنْدَكَ أَنْ يَشْفَعَ

اشکال دلالی

مرحوم امام علیه السلام این اشکال را نیز وارد می‌کنند که گرچه این روایت دال بر اختصاص اذن به شیعه است، ولی ظاهر آن باید طرح شود.

مرحوم امام وجهی برای لزوم طرح ظاهر روایت بیان نمی‌کنند. شاید وجهی که در نظر مرحوم امام بوده، این باشد که این روایت خلاف روایات دیگری است که اطمینان به صدورش وجود دارد و بیان می‌کند برای هر قومی تصرف بالإحیاء مانعی ندارد و شیعه نیز اگر احیاء کرد پرداخت طسق لازم ندارد در حالی که در این روایت می‌فرماید فقط برای شیعه تصرف جایز است و هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند از شیعه طسق اخذ می‌کنند. پس این روایت مخالف آن روایات است و باید ظاهر آن طرح شود.

و ممکن است این وجه در نظرشان بوده که اگر مراد از «الأرض کلّها لنا» ملکیت اعتباری، مانند ملکیت افراد بر اشیاء باشد، این با روایات انفال سازگاری ندارد؛ چون روایات انفال، اراضی و اشیاء خاصی را به عنوان ملک امام ذکر می‌کند که گرچه مفهوم ندارد ولی همین که عنایت روی بعض اراضی و اشیاء دارد و همه‌ی ارض را از انفال نمی‌شمارد، باید نکته‌ای داشته باشد، لذا نمی‌توانیم بگوییم این دو روایت، یک نوع ملکیت را که در عرض هم هستند بیان می‌کند و گرنه مناسب بود که بفرمایند «الارض کلها لنا سواء كانت مواتاً أو رأس جبلٍ أو معدناً أو ...».

نقد

لازمه‌ی این دو وجه - در صورتی که نتوانیم بین دو دسته روایت جمع کنیم - آن نیست که روایت را طرح کنیم، بلکه احتمال قابل اعتنایی وجود دارد که می‌تواند مراد از «الأرض کلّها لنا» ارض بحرین باشد و «ال» در «الارض» الف و لام عهد باشد. یعنی همان ارضی که جناب مسمع بن عبدالملک به امام علیه السلام عرض کرد «إِنِّي كُنْتُ وَوَلَّيْتُ الْبَحْرَيْنِ الْعَوَصَ» و بحرین همان‌طور که در بعض روایات آمده از اراضی انفال بوده و

لَكَ فَإِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ مَنْ يَشْفَعُ [حَقِيقٌ أَنْ لَا يُرَدَّ إِذَا شَفَعَ] فَيَقُولُ إِنِّي أَهْلِكُ عَطَشًا فَيَقُولُ لَهُ زَادَكَ اللَّهُ ظَمًا وَ زَادَكَ اللَّهُ عَطَشًا قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ كَيْفَ يَقْدِرُ عَلَى الدُّثُوِّ مِنَ الْحَوْضِ وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ فَقَالَ وَرَعَ عَنْ أَشْيَاءَ فَبِيحَةٍ وَ كَفَّ عَنْ شَتْمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا ذُكِرْنَا وَ تَرَكَ أَشْيَاءَ اجْتَرَى عَلَيْهَا غَيْرُهُ وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِحُبِّنَا وَ لَا لِهَوَى مِنْهُ لَنَا وَ لَكِنَّ ذَلِكَ لِشِدَّةِ اجْتِهَادِهِ فِي عِبَادَتِهِ وَ تَدْبِيرِهِ وَ لَمَّا قَدْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِهِ عَنْ ذِكْرِ النَّاسِ فَأَمَّا قَلْبُهُ فَمُنَافِقٌ وَ دِينُهُ النَّصَبُ وَ اتِّبَاعُهُ أَهْلَ النَّصَبِ وَ وِلَايَةُ الْمَاضِينَ وَ تَقَدُّمُهُ [تَقْدِيمُهُ] لَهُمَا عَلَى كُلِّ أَحَدٍ.

بدون ایجاف خیل و رکاب فتح شده است. امام با این کلام که «الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا» در حقیقت به مسمع تذکر می دهند که کل ارض بحرین چون از انفال است مال ماست نه فقط خمس غوص؛ ولی با این حال فقط برای شیعیان تحلیل شده است.

بنابراین اگر دستمان از بعضی توجیهاات دیگر کوتاه شد می توانیم این توجیه را که بهترین توجیه است ارائه کنیم، کما این که صاحب وسائل نیز در بحث انفال این توجیه را ارائه کرده است.^۱

به هر حال اگر مراد از ارض در این روایت خصوص بحرین باشد، مقصود این می شود که تصرف غیر شیعه در انفال حرام است و اگر مراد تمام اراضی باشد مهم ترین روایتی است که تصریح می کند غیر شیعه به هیچ وجه نمی توانند در ارض تصرف کنند «مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ» مگر این که مخصصی وجود داشته باشد؛ مثلاً قرارداد بسته باشند و إلا با اِحیاء نمی توانند تصرف کنند.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۴۹:

أقول: قوله الأرض كلها لنا مخصوص بأرض السائل التي وليها أو بأرض الأنفال لما مضى و يأتي في الجهاد وغيره.